بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 30 آذر 1394

بحث در مورد ادله برائت است. اولین آیه ای که مرحوم آخوند به عنوان استدلال برای برائت ذکر می کنند آیه **«ما کنّا معذّبین حتی نبعث رسولا»** است.

تقریب استدلال این هست که بعث رسل مثال هست برای مطلق بیان. بنابراین از آیه شریفه استفاده می شود که خداوند قبل از اتمام بیان عذاب نمی کند. قبل از اینکه بحث را ادامه بدهم یک نکته ای را عرض می کنم، در مورد ادله برائت دو جور مفاد برای ادله برائت می توانیم ذکر کنیم. یک مفاد، مفاد شبیه قبح عقاب بلا بیان که قبل از اینکه بیانی شارع داشته باشد عقاب قبیح است. مراد از این بیان اعم از بیان ظاهری و واقعی است. بنابراین ادله وجوب احتیاط که اخباری ها معتقدند که بعضی از روایات دال بر وجوب احتیاط هست اگر تام باشد وارد هست بر ادله قبح عقاب بلا بیان. موضوع عدم البیان را مرتفع می کند. این یک مفاد. مفاد دیگر این است که بیان نسبت به حکم واقعی شرط فعلیت و تنجیز و تکلیف دانسته بشود. حالا از آیات یا روایات اگر این مفاد را استفاده کنیم خب این مطلب.

در مورد این ادله ای که ما می خواهیم دنبال کنیم باید این مدنظر باشد که چه مفادی را ما می خواهیم اثبات کنیم. یا اثبات مفادی شبیه قاعده قبح عقاب بلا بیان که اگر ادله اخباری ها تام نباشد مرجع باشد یا اثبات مفادی معارض ادله اخباری ها که اگر ادله اخباری ها هم تام باشد این ها هم با همدیگر معارضه کنند و ببینیم که نحوه معارضه جمع بین این ادله متعارض را چگونه باید داشته باشیم. ما کنّا معذّبین حتی نبعث رسولا را اگر کسی بخواهد استدلال کند فوقش استدلالش مفاد قاعده قبح عقاب بلا بیان است. اینکه حتما باید بگوید که بیان نسبت به آن حکم واقعی باید شارع صادر کرده باشد این خب از این آیه شریفه استفاده نمی شود. بنابراین این آیه اگر هم استدلالش بخواهد تام باشد بر فرضی است که ادله اخباری ها بر لزوم احتیاط ناتمام باشد. و الا اگر آن ادله تمام باشد، آن ادله برای این آیه شریفه ورود دارد. خب این توضیحی در مورد اصل این استدلال.

در مورد این آیه شریفه دو اشکال مطرح شده است. یک اشکال در کلام مرحوم آخوند هست که این آیه فوقش نفی منت میکند. نفی فعلیت عذاب می کند به جهت منتی که خداوند بر بندگان دارد و نفی استحقاق نمی کند. ما مهم برایمان نفی استحقاق هست.

نکته دوم اینکه آیه شریفه مربوط به عذاب دنیوی است. نه مربوط به عذاب اخروی. بنابراین به محل بحث ما مربوط نیست.

این دو بیان از قدیم در کلمات مفسرین هم وارد شده بوده است. البته مفسرین به خصوص مفسرینی که متکلم بوده اند به اصطلاح اهل عدل از مفسّرین یک مشکلی در این آیه داشتند و آن این است که اهل عدل که عبارت باشند از شیعه و معتزله معتقد هستند که عقل حجت تامّه هست و کافی است برای اتمام حجت بر عباد. بنابراین نیاز به ادله سمعیه نداریم و به اصطلاح ورود شرع در یک حکم نداریم. بنابراین رو همین جهت به حسن و قبح عقلی قائل هستند و اینکه یک سری امور را عقل انسان مستقل از شرع هم درک می کند. حالا به طور کلی نمی خواهیم بگوییم. فی الجمله بعضی از امور هستند که طریقه العقل به تعبیر متکلمین. مشکلی که در اینجا در این آیه وجود داشته است این بوده است که این آیه می گوید که ما فقط زمانی عقاب می کنیم که شرعی وارد شده باشد. حتی نبعث رسولا. این با اینکه عقل هم کافی هست برای صحت عقوبت و امثال اینها چه جوری قابل جمع هست. خب اینها یک جوابی در بعضی از کلمات به این داده شده است. مانند کلمات فخر رازی. او می گوید که این مربوط به سمعیات است. تقیید می کند اینجور مشی کردن ها اصلا مشی درستی نیست همینجوری بگوییم مربوط به سمعیات هست و مربوط به اینها که البته این مشی در کلمات متکلمین زیاد است. خیلی زود تخصیص می زنند و امثال اینها و اگر راه حل دیگری نباشد نهایتا هم اشکالی ندارد نمی خواهم بگویم نهایتا اشکال دارد ولی این پاسخ ها پاسخ های آخر کاری است یعنی از باب ضیق خناق جایی که نتوانیم مفاد را درست کنیم اینجوری مشی کردن درست.

ولی دو پاسخ دیگر در کلمات مفسرین دیگر مثل مرحوم شیخ طوسی وارد شده است. یک پاسخ این هست که ما کنا معذبین در واقع به نفی استحقاق کار ندارد می گوید ولو اینکه استحقاق عقوبت دارد میگوید شارع مقدس برای اینکه همان مفادی را هم که عقل دال بر آن هست شارع رسول می فرستد بر همان مفاد رسول هم تأکید می کند. بعد از تأکید مفاد عقل عذاب می کند نه اینکه استحقاق ندارد. فعلیت عذاب الهی بعد از بحث رسل است. خداوند منتا علی العباد عذابش را به بعد از ورود سمع تأخیر انداخته است. خب این یک پاسخ. یک پاسخ دیگر مربوط به امم سابقه هست. عذاب های دنیوی هست و امثال اینها. در واقع همین دو پاسخی هست که در کلمات مرحوم آقای صدر به آن اشاره شده است و به یکی از آنها در کلمات مرحوم آخوند هم اشاره می کند. مرحوم آقای صدر هر دو این اشکال را ناتمام می دانند و در مقام پاسخ بر می آیند و اصل این پاسخ ها به نظر می رسد برگرفته از کلام آقای روحانی در منتهی باشد. کاملا مشخص است که همان حرف هست و یک سری نکات دیگری به آن اضافه شده است. به خصوص پاسخی که در مورد عذاب اخروی داده شده است آن پاسخ از آن آقای روحانی است و پاسخ اولش در کلمات آقای روحانی اشاره شده است ولی آقای صدر این پاسخ را پرورانده است.

آقای صدر می فرمایند که این اشکال که آیه شریفه مربوط به نفی استحقاق نیست و مربوط به نفی فعلیت هست نه، آیه مربوط به نفی استحقاق است. چون به طور طبیعی اگر بخواهند نفی فعلیت را بیان کنند، جمله فعلیه به کار می برند. می گویند ما نعذّب، لم نعذّب، با این جمله. این که به جای جمله فعلیه از این ترکیب خاص ما کان، کان و اسم فاعل استفاده شده است این نکته دارد. نکته اش این هست که کأنه می خواهد بگوید در شأن خداوند نیست که عذاب کند. که این یعنی استحقاق را می خواهد نفی کند. نفی شأنیت به این هست که اصلا استحقاق عقوبت نداشته باشد. آقای حائری در حاشیه یک توضیح تکمیلی بر فرمایش آقای صدر می دهند. آن این است که دقیقا شبیه همین آیه در جای دیگر وارد شده است. **«و ما کنّا معذّبین ما کان الله لیعّذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذّبهم و هم یستغفرون»**

خب مشخص است که با وجود پیغمبر عذاب کردن مانع عقلی ندارد. فعلیتا برداشته شده است. خداوند به جهت منتی که بر عباد کرده است این عذاب را مرتفع ساخته است. و جایی که خود مردم استغفار می کنند ما کان الله معذّبهم و هم یستغفرون. اینجور نیست که لازم باشد بر خداوند در فرضی که مردم استغفار می کنند حتما این استغفارشان را بپذیرد و عذاب را مرتفع کند نه، همچین چیزی نیست. بعد ایشان پاسخ می دهند که ادعا این نیست که کان حتما با نفی استحقاق است. ادعا این است که نفی شأنیت را بیان می کند و این نفی شأنیت در عذاب اخروی به نفی استحقاق هست و در عذاب های دنیوی به نفی استحقاق نیست. توضیح ذالک این که در عذاب های دنیوی که آیه **«ما کان الله لیعّذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذّبهم و هم یستغفرون»** ناظر به آن هست. عذاب دنیوی برای آن هست که مردم هدایت شوند. اینکه با وجود پیغمبر بخواهد عذاب دنیوی بیاید چون عذاب دنیوی تر و خشک را با هم می سوزاند **«وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لاَ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً»**[[1]](#footnote-1)

بنابراین تا وقتی که پیغمبر در میان امت هست و از میان امت بیرون نرفته است اگر قرار باشد این عذاب نازل شود پیغمبر هم می سوزد و این شأنیت ندارد که خداوند با وجود اینکه پیغمبر در میان آن امت هست یک همچین عذابی را متوجه آن امت کند. آن قطعه اولش. قطعه دومش هم اینکه عذاب برای این هست که مردم هدایت شوند و همینجوری که خداوند که دلش نخواسته است که افراد را عقاب کند. وقتی خود مردم هدایت شدند و از آن گمراهیشان دست برداشتند و استغفار دارند می کنند خب دیگر طبیعی است که استغفار سبب طبیعی نه اینکه استحقاق عقوبت را بر می دارد. غرضی که از عذاب دنیوی وجود دارد با وجود استغفار مرتفع می شود مثل آن داستان حضرت یونس که وقتی مردم توبه کردند و استغفار کردند عذاب با وجودی که زمینه های نزول عذاب فراهم شده بود عذاب مرتفع شد. بنابراین در عذاب های دنیوی قضیه این هست که عذاب های دنیوی با استغفار مرتفع می شود. اما عذاب های اخروی نه، اینجور نکات در موردش وجود ندارد تنها در صورتی عذاب مرتفع می شود که استحقاق عقوبت هم نباشد. آقای صدر ما کان الله لیعذّهم را اونجوری تفسیر می کنند می گویند در واقع ما کان الله معذّبهم به این معنا است و بعد می گویند که وجه دومی هم که گفته اند این مربوط به عذاب اخروی هست اصل تقریب استدلال که این اختصاص دارد به عذاب اخروی این تحریف کأنّه چون صیغه ماضی به کار برده است، ما کنّا معذبین، این ما کنّا معذّبین از این جهت تصور شده است که مال امم ماضیه است. در حالی که علت به کار بردن این صیغه ما کنا، نفی شأنیت است. بیان نفی شأنیت می کند و این ربطی به امم ماضیه ندارد. سیاق آیه هم اگر کسی مراجعه کند که این مطلب سیاق در کلام آقای روحانی در منتهی روشن وارد شده است.

سوال: این ما کنا معذّبین حرف خداوند را دارد می گوید که خداوند دأبش این نیست شأنش این نیست ولی اینکه آن طرف آیا استحقاق دارد یا ندارد که ملازمه ..

پاسخ: خب فرض این است که شأن خداوند نیست نه دأب خدا. شأن خدایی نیست. یعنی متناسب مقام اولوهیت نیست که عقاب کند. مناسب نیست و اگر مناسب نیست چرا در آخرت مناسب نباشد چه نکته ای وجود دارد که استحقاق نداشته باشد که مناسب نباشد. این مطلبی که آقای صدر فرمودند.

حالا ما بیاییم ببینیم که ایشان می گویند که علاوه بر اینکه سیاق آیه مناسب هست که آیه ناظر به عذاب اخروی باشد یا خصوص عذاب اخروی باشد یا لااقل حتما عذاب اخروی را شامل شود چون قبل از او یک عبارتی هست که از آن استفاده می شود که این مربوط به عذاب اخروی است. آیه شریفه این هست: **«وَ كُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَاباً يَلْقَاهُ مَنْشُوراً ﴿13﴾ اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً ﴿14﴾ مَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ لاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولا»[[2]](#footnote-2)**

این آیه دارد دو قانون ذکر می کند. اول قانون اخروی است و آن این است کسی که معذب شد یعنی به گناه کسی اشخاص دیگر عذاب نمی بینند. این قانون اخروی است. ولی قانون دنیایی اینجور نیست. **«وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لاَ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً»[[3]](#footnote-3)**

وقتی عذاب اخروی بیاید تر و خشک با هم می سوزد. این از سنخ آثار وضعیه هست. آثار وضعیه به منزله کیفر اعمال نیست. این یک اثر وضعی هست و اثر وضعی حتی آن شخصی را هم که مرتکب نشده است را دامنگیر می شود. بنابراین آن بعدی اش اگر اختصاص داشته باشد به عذاب اخروی لا اقل نمی توانیم آن را از عذاب دنیوی اختصاص دهیم به عذاب دنیوی. این بیاناتی که فرموده شده است.

سپس آقای صدر خودشان یک پاسخ دیگری می دهند که بعدا در موردش صحبت می کنیم.

در مورد این آیه شریفه اینکه ایشان می فرمایند که ما کنّا معذّبین، عدول از فعل به صیغه ما کان دالّ بر عدم شأنیت است، اولا عدم شأنیت به آن معنا معلوم نیست عدم شأنیت باشد. به نظر می رسد که این ترکیب ها در جایی که بیانگر یک سنت الهی است. یک سنت مستمره، جایی که یک سنت الهی وجود داشت دأب الهی نه شأن الهی. و اینجا بیان ترکیباتی که اینجا وجود دارد آن چیزهایی که من از مجموع این ترکیبات می فهمم جایی که یک سنت را بخواهد بیان کند و یک امر مستمر را با این صیغه بیان می کند و اساسا یک بحث قدیمی در کتب تفسیری وجود دارد درمورد کان که به خدا نسبت داده می شود. کان الله غفورا رحیما، کان الله سمیعا بصیرا. این کان به چه معناست؟ آیا به معنای زمان هست؟ به نظر می رسد که به دلیل ازلی بودن، دال بر این مفهوم که این از ازل چنین قضیه ای وجود داشته باشد. برای بیان سنن الهی از این صیغه استفاده شده است و حالا من

سوال: این سنن ... که شما می فرمایید ... هست که فتح فعل نیست اما می توانسته که فتح فعل باشد....

پاسخ: نه. بحث من صفت ذات فعل بودن نیست. بحث من این است که این ترکیب، ترکیب کان به معنای نفی بگوییم شأنیت هست و به این معنا من شاهد روشنی، من موارد آیاتی که در این موارد به کار رفته است به نظرم می رسد که سنت الهی بر این قرار نگرفته است. دأب؟؟

الهی این نیست. دأب غیر از شأن است. این دو با هم جدا بشود و اختصاص هم به صیغه ها که به خدا نسبت بدهند هم ندارد ها این را هم عرض کنم. یکی از ترکیب کان و ما کان و یا لم یکن و امثال اینها یکی از موارد استعمال آن استعمال در بیان سنن الهی است. یعنی امر مستمر. امری که همیشه بوده و هست و خواهد بود. امر دائمی. این ترکیباتی که وجود دارد و حالا من یک سری نمونه هایی را یادداشت کردم به نظرم این نمونه ها مراد شأنیت نیست مراد بیان سنن الهی است و

سوال: میخواهید بگویید که این فعلیت را می خواهد بگوید که فعلیت نه قبلا بوده و نه الآن هست و نه بعدا خواهد بود.

پاسخ: نه بعدا. یک امر مستمری که...

سوال: عذاب هیچوقت نیست.

پاسخ: عذاب عذاب دنیوی یا اخروی هست آن یک مرحله دیگر است و بحثش را باید بکنیم. این عذابی که هست حالا عذاب فرض کنید دنیوی این عذاب دنیوی هیچوقت تحقق پیدا نمی کند قبل از بعث رسل. این عذاب دنیوی حالا متعلّق آن عذاب دنیوی یا اخروی را بگذارید کنار.

سوال: فعلیتش را

ولی فعلیت نفی فعلیت مطلقه. نفی مطلقه فعلیه. یک همچین مضامینی را به نظر می رسد که اینها میخواهد بیان کند. نه شأنیت و امثال اینها. مثلا ببینید «و ما کان لنفس ان تؤمن الا بأذن الله»[[4]](#footnote-4)، «وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً»[[5]](#footnote-5)

وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيمٌ»[[6]](#footnote-6)

سوال: آن آیه نفر را می شود بیان کرد برایش؟

پاسخ: نه خیلی از اینها با معنای شأنیت هم جور می آید نمی خواهم بگویم که جور نمی آید ولی به نظر می رسد با معنای اینکه سنت الهی با این قرار گرفته است سازگار تر است. این خیلی روشن نیست که ایشان آقای صدر می گوید که چرا از صیغه ماضی و امثال این از صیغه فعلی به صیغه کان عدول کرده است. عدول از سیره کان دال بر این هست که مراد نفی شأنیت است. ما می خواهیم بگوییم که نه معلوم نیست دال بر این باشد. حتی احتمال اینکه در بیان سنن الهی باشد کافی هست. من نمی خواهم خیلی اسرار ندارم بر اثبات. همین مقدار هم که احتمال وجود دارد علتی که چنین تعبیر کرده است به نظر می رسد که این است. یک تعبیر خاصی هست ببینید در سوره یاسین آیه 28 می گوید: **«وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ»** یک ما انزلنا اولش هست و سپس و ما کنّا منزلین است. **«وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ**» ما نفرستادیم اول به صیغه فعل بیان کرده است. و ما کنّا منزلین. این ما کنّا منزلین آیا مراد این هست که اصلا شأن ما هم این نیست که این را انزال کنیم یا سنت ما بر این قرار گرفته است. می گوید ما در این مورد نفرستادیم و گفتند منت ما هم این نیست که، به نظر می رسد که اینجا به معنای سنت ما نبودن است یعنی می خواهد بگوید که نه تنها در این مورد در هیچ مورد دیگری هم، نه حال اصلا اینجوری نیست که ما کنا منزلین، برنامه ما چنین نیست. برنامه ما چنین نیست. نه تنها در این مورد خاص. **«وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاَّ خَطَأً»[[7]](#footnote-7)** مؤمن حق ندارد مؤمن دیگر را مگر به خطا بکشد. یعنی بیان قانون های مستمر. حالا این قانون می تواند یک قانون تکوینی باشد یا یک قانون تشریعی باشد. **مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاَّ خَطَأً** می تواند ناظر به تشریع باشد. همچین چیزی حق ندارد مؤمن، **«مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ»[[8]](#footnote-8)** اسیر گرفتن قبل از محکم شدن و قبل از اینکه مشکل این کسانی که مشکل جنگ یک سره نشده است ندارد. نه اینکه شایسته است به نظر می رسد که این در مقام شایسته نبودن و نفی شایستگی و شأنیت نیست می خواهد بگوید که قانون چنین، در مقام بیان قانون، قانون مستمر حالا چه قانون تکوینی چه قانون تشریعی. «مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْر»[[9]](#footnote-9).

**« مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَ لَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِیم»[[10]](#footnote-10)**

و موارد دیگری که بعضی از آن ها را می خوانم. «وَ مَا نَتَنَزَّلُ إِلاَّ بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا وَ مَا بَيْنَ ذٰلِكَ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّاً»[[11]](#footnote-11)

ما کان ربک نسیا نه اینکه شایسته نیست که پنهان کاری باشد اصلا این یک امر مستمر، ما کان ربّک، ناسی بودن خداوند اصلا تحقق ندارد برای نفی مطلق یک امر

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ[[12]](#footnote-12)

خداوند هست که خلق و اختیار می کند، مردم حق اختیار ندارند. ما کان لهم الخیره، نه اینکه شایسته نیست که مردم حق اختیار داشته باشند اینها به نظر می رسد که اصلا ناظر به شایستگی نیست موارد استعمال را که انسان می بیند نفی به عنوان یک سنت. یعنی سنت الهی بر این قرار نگرفته است که به مردم اختیار بدهد. «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لٰكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ»[[13]](#footnote-13)

«مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ»[[14]](#footnote-14)

و امثال اینها که به نظر می رسد اینها در مقام نفی، احتمال این معنا هم باشد مطلب آقای صدر را نفی می کند. ایشان می گوید باید استظهار کنند که برای نفی شایستگی هست. این احتمالی که برای بیان یک سنت الهی و یک قانون دائمی و امثال اینها باشد این هم باعث می شود که دیگر نشود به این آیه تمسک کرد. زیرا می گوید خداوند منت نهادن سنت الهی است. درست است واجب نیست بر خداوند منت نهادن و رحمت کردن. اینجور نیست که اگر خداوند رحمت نکند یک کار ناشایستی کرده است ولی از آن طرف این می خواهد بگوید که خداوند سنتش بر این قرار گرفته است که با رحمت بر امّت بعد از تأکیدات مکرر آن موقع عذاب کند. ولو با اولین باری که حجت تمام بشود به حکم عقل استحقاق عقوبت. خدا کفایت نمی کند و اکتفا نمی کند می گذارد رسول بیاید و سپس عقاب کند. همچنین در مورد بحث قبح عقاب بلا بیان که هست ولو اینکه در این موارد استحقاق عقوبت است ولی خداوند عقاب نمی کند و می گذارد بحث رسل بشود و اتمام حجت بشود. به نظر می رسد این پاسخ اول مرحوم صدر ناتمام است. من بحث می کنم که آیا خود اینها صحیح هستند یا خیر.

سوال: نفی استحقاق لازم است؟

پاسخ: حالا آن را بعدا در موردش صحبت می کنیم که آیا از این آیه چه چیزی استفاده می شود.

سوال: این را هم داریم که لامی که بعد از کان بیاید و سر فعل بیاید مضارع بیاید لام ... است یعنی انکار یعنی چیزی که ..... هرگز این اتفاق نمی افتد، ان کان.

پاسخ: بله حالا آن جحد را من نمی دانم که مرادشان این هست که انکار مطلق است یا همین شأنیتی که آقای صدر می گویند؟ دیدم می گویند لام جحد ولی لام جحد به معنای آیا کأنه انکار مطلق یا انکار شأنی یعنی شأنیتش را می خواهد نفی کند. حالا باید دید که مرادشان از آن لام جحد چه نکته ای را متعرض می شوند.

یک نکته دیگری به نظرم در پاسخ این مطلب هست آن را اشاره می کنم. فرصت نکردم کلام مرحوم نائینی را ذیل این آیه ببینم ولی یک مطلبی مرحوم نائینی دارند در جاهای دیگر دارند که من دیده ام که در این جا هم علی القاعده باید مطلب را مطرح کرد. آن این است که مرحوم نائینی می فرمایند که نفی فعلیت ملازمه با نفی استحقاق ندارد. ولی اخبار به نفی فعلیت ملازمه دارد با نفی استحقاق. اخبار به نفی فعلیت ملازمه دارد چون نوع مردم اگر به آنها اخبار بدهیم که عقاب نمی شوند اصلا تکلیف را رها می کنند. اینکه ما اخبار داده شده است که شما عقاب نمی شوید خود این اخبار معنایش این است که آن حکم فعلی نیست. اگر حکم فعلی باشد یک موقعی هست شارع منتا عقوبت را بر میدارد و افراد را عذاب نمی کند خب آن اشکال ندارد. وعده هایی که خداوند داده است لازم نیست حتما عملی کنیم. ولی اخبار هم بدهد که ما عقاب نمی کنیم. این صحیح نیست. اخبار از عدم العقاب این معنایش نفی فعلیت تکلیف هست و خود همین معنایش این است که..

سوال: فعلیت....

پاسخ: خارجا. اصلا لازم نیست انسان عقاب کند. خداوند ممکن است در معصیت های قطعی هم خداوند با وجود اینکه استحقاق دارد طرف ممکن است عقاب نکند. ولی نه اخبار اگر کند که عقاب نمی کنم تأمین نسبت به یک معصیت صحیح نیست. از تأمین نسبت به معصیت کشف می کنیم که معصیت نیست. از تأمین نسبت به یک شیء کشف می شود که آن معصیت نیست و الا تأمین به معصیت صحیح نیست حالا این کلام مرحوم نائینی را می خواهیم پیاده کنیم این را ملاحظه بفرمایید فردا در موردش صحبت می کنیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. انفال، آیه 25. [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره اسراء آیات 13 و 14 و 15. [↑](#footnote-ref-2)
3. الآنفال، آیه 25. [↑](#footnote-ref-3)
4. یونس، ایه 100. [↑](#footnote-ref-4)
5. توبه آیه 122. [↑](#footnote-ref-5)
6. توبه، آیه 115. [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره نساء آیه 92. [↑](#footnote-ref-7)
8. الأنفال، آیه 67. [↑](#footnote-ref-8)
9. توبه، آیه 17. [↑](#footnote-ref-9)
10. توبه، آیه 113. [↑](#footnote-ref-10)
11. مریم، آیه 64. [↑](#footnote-ref-11)
12. القصص، آیه 68. [↑](#footnote-ref-12)
13. احزاب، آیه 40. [↑](#footnote-ref-13)
14. رعد، آیه 38 و غافر آیه 78. [↑](#footnote-ref-14)